



Global Storybooks

globalstorybooks.net

میرچ و میاں

✎ Ann Nduku

✉ Wiehan de Jager

✎ Marzieh Mohammadian Haghighi!



This work is licensed under a Creative Commons Attribution 3.0 International License.
<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



میرچ و میاں



✎ Ann Nduku

✉ Wiehan de Jager

✎ Marzieh Mohammadian Haghighi!

3

فارسی Fa



روزی روزگاری، مرغ و عقاب با هم دوست بودند. آنها در صلح و صفا با همه ی پرندگان دیگر زندگی می کردند. هیچکدام از آنها نمی توانست پرواز کند.



هر موقع سلایه ی بالهای عقاب بر زمین می افتاد، مرغ به جوجه هایش اخطار می داد، ازمین خشک و بی آب و علف دور شوید.“ و جوجه ها جواب می دادند ما احمق نیستیم. ما فرار می کنیم.”

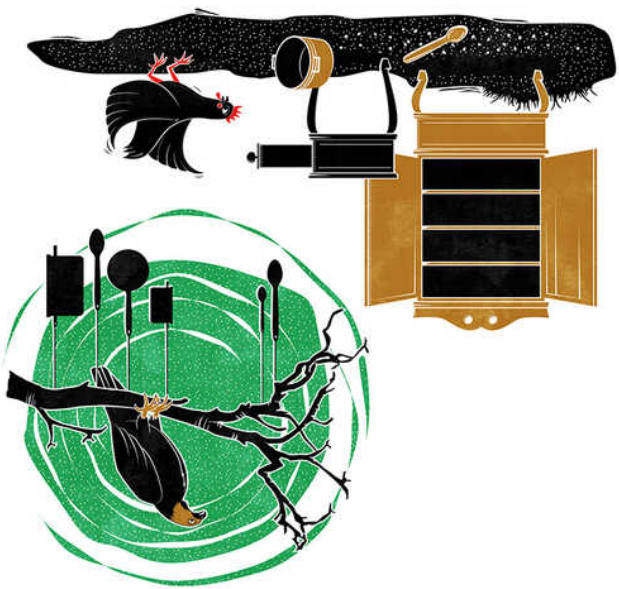


بعد از یک شب خواب راحت، مرغ فکر هوشمندانه ای داشت. او شروع به جمع کردن پرهای ریخته شده از تلام دوستان پرنده اش کرد. سپس گفت، “بیایید تلام پرها را به هم بدوزیم روی پره‌ای خودمان. شاید این کار مسافرت کردن را آسانتر کند.”



مرغ از عقاب خواهش کرد، “فقط یک روز به من فرصت بده.” بعد از آن تو می‌توانی بالت را پابرجا کنی و دوباره برای به دست آوردن غذا پرواز کنی. عقاب گفت، “فقط یک روز دیگر.” “اگر نتوانستی سوزن را پیدا کنی، تو باید یکی از جوجه هلایت را در ازای آن به من بدهی.”

بهد از آن بعد از ظهر، عقاب پرنده است. او سوزن را
 برای نصب کردن در پشتای پرنده در طول سفرش
 جواست. مرغی قفسه را نگاه کرد. آشپزخانه را
 هم نگاه کرد. در حیطه را هم نگاه کرد. ولی سوزن
 کم شده بود.



، داشت سوزن دانست که در روستا سوزن دانست
 بنابر این اول او شروع کرد. او برای
 جودش یک جفت پال زینا درست کرد و بالای سر
 مرغی پرنده کرد. مرغ سوزن را قرض گرفت و لی
 ختی زود از دو جین بسته شد. او سوزن را هم
 کرد و آن را روی قفسه گذاشت و به آشپزخانه رفت
 تا برای بچه ها غذا آماده کند.





ولی بقیه پرنده ها عقاب را در حال پرواز دیده بودند. آنها از مرغ خواستند که سوزن را به آنها قرض بدهد تا بتوانند برای خودشان هم بال درست کنند. خیلی زود پرندگان در همه جای آسمان به پرواز درآمدند.



وقتی که آخرین پرنده سوزن قرض گرفته را برگرداند، مرغ آنجا نبود. بنابراین بچه هایش سوزن را گرفتند و شروع به بازی با آن کردند. وقتی که از بازی خسته شدند، سوزن را در ماسه انداختند.